

مجله پژوهشی دانشگاه اصفهان (علوم انسانی)

جلد دوازدهم - شماره ۲۰۱ - سال ۱۳۸۰

صص ۱۴۱-۱۵۸

مداخله نظامیان در سیاست

حسین هرسیج

عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

چکیده:

نظامیان بعنوان یک گروه ذینفوذ قدرتمند نقش مهمی را در عرصه سیاست با هدف تأثیرگذاری بر نخبگان حاکم و یا دستیابی به قدرت برای رسیدن به مقاصد خود ایفا می کنند. از جمله مشکلات رهبران سیاسی در کشورهای مختلف جهان نحوه تنظیم رابطه خود با نظامیان می باشد که شایسته است بر اساس سازوکارهای قانونی حوزه وظایف و مسئولیتهای هر کدام از آنها مشخص گردد. علاوه بر عوامل درون سازمانی و کاهش مشروعیت نخبگان سیاسی حاکم، باید بر نقش نیروهای اجتماعی خارج از ساختار نظامیان، نحوه دستیابی کشورها به استقلال و فشارهای خارجی در تبیین مداخلات نظامیان تأکید نمود. نظامیان پس از دستیابی به قدرت، توان و تخصص لازم را برای حل واقعی مسائل پیچیده سیاسی، اقتصادی، امنیتی و اجتماعی ندارند و در نهایت، با توجه به ناتوانی آنها در مشروعیت بخشیدن به قدرت خود و فشارهای بین المللی، قدرت را به غیر نظامیان واگذار می کنند.

واژه های کلیدی :

مداخله ، نظامیان ، سیاست ، بحران

مقدمه:

از جمله بحثهای مهم در جامعه شناسی سیاسی، مداخله نظامیان بعنوان یکی از گروه های اجتماعی سازمان یافته در سیاست می باشد. مداخله نظامیان در سیاست پدیده ای است جهانی که در اکثر کشورها با درجات و اشکال متفاوت وجود دارد. در پایین ترین و گسترده ترین سطح نظامیان بعنوان گروههای ذینفوذ یا گروههای فشار در نظامهای مختلف تلاش می نمایند که برای رسیدن به اهداف نظامی و سازمانی خود سیاستگذاران را تحت تأثیر خود قرار دهند و در بالاترین سطح، نظامیان با قبضه مستقیم قدرت نقش اصلی را در تصمیم سازیهای سیاسی بازی می کنند. این نوشتار در پی آن است که با توجه به نظریات موجود علل مداخله نظامیان را در بالاترین سطح از سیاست مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهد. ولی قبل از پاسخ به این سؤال اصلی ضرورت دارد که به دو سؤال فرعی دیگر که بیشتر جنبه توصیفی دارند پرداخته شود: حکومت نظامی چیست؟ و چگونه سیاستمداران نظامیان را تحت کنترل خود در می آورند؟

پس از بررسی علل مداخله نظامیان، این مقاله به این مهم می پردازد که آیا نظامیان پس از دستیابی به قدرت توانایی حل مشکلات مختلف و اداره کشور را دارا می باشند یا خیر؟ و در نهایت عوامل مختلفی را که موجب کتاره گیری نظامیان از سیاست و واگذاری قدرت به غیر نظامیان می گردد مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرد. روشهای تحقیق بکارگرفته شده در این پژوهش با توجه به نوع سؤالات مذکور توصیفی و تحلیلی می باشد.

۱- حکومت نظامی چیست؟

در تقسیم بندی انواع حکومتها، حکومت نظامی را می توان در مقابل حکومت مدنی^۲ قرار داد که در آن گروهی از افسران قدرت را با کودتای نظامی^۳ در دست می گیرند و نقش کلیدی در تصمیم گیریها و سیاستگزاریها دارند هر چند از خدمات دیوانسالاران، مدیران، سیاستمداران و فن سالاران نیز بهره می برند.^۴ حکومتهای نظامی در واقع نوعی از رژیمهای اقتدارگرا^۵ محسوب می گردند که در آن مردم ونهادهای جامعه مدنی نظیر گروههای ذینفوذ و احزاب سیاسی نقشی در پروسه تصمیم گیری ندارند و بلکه سعی می شود که نقش واقعی آنها در فرایند سیاستگزاری به حداقل برسد. با وجود این لازم است تفاوتهای آن با دیگر رژیمهای اقتدارگرا و تمامیت خواه^۶ مشخص گردد.

رژیمهای نظامی با نظامهای پادشاهی مطلق از حیث مشروعیت اختلاف دارند. زیرا مسئله اصلی حکومتهای نظامی پس از دستیابی به قدرت فقدان مشروعیت می باشد، در حالی که نظامهای پادشاهی حداقل از مشروعیت سنتی برخوردارند. این نوع رژیمها با حکومتهای استبدادی غیر نظامی نیز از نظر منبع مشروعیت و بقای در قدرت اختلاف دارند. ممکن است رهبران غیر نظامی به خاطر نقش کلیدی آنها در مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری

۱-Military government.

۲- Civilian government، که در آن سیاستمداران نقش اصلی را در تصمیمگیریهای سیاسی دارند.

۳- Military coup کودتای نظامی عبارت از براندازی ناگهانی و خشونت آمیز حکومت مدنی از طرف نظامیان و یا با مساعدت آنها می باشد. در کودتا بر خلاف انقلاب تغییرات اساسی دوساختارهای سیاسی و اجتماعی رخ نمی دهد و توده های مردم نیز در آن نقشی ندارند (Roberston 1993:118-19; McLean 1996:117).

۴- نوعی دیگر از حکومت وجود دارد که در آن نظامیان ملبس به لباس مدنی (civilianized military regime) شده اند و با استفاده ابزاری از احزاب و انجام انتخابات تلاش میکنند حکومت خود را مشروع جلوه دهند ولی در واقع قدرت در دست رهبران نظامی میباشد.

۵-Authoritarian regimes

۶-Totalitarian regimes

توانسته باشند نوعی مشروعیت را حداقل در مراحل اولیه پیروزی کسب کرده باشند و با استفاده از شبکه های حامی پیرو^۱ و استفاده ابزاری از حزب حاکم توانسته باشند همچنان قدرت را در دست داشته باشند، در صورتی که رهبران نظامی از این نوع مشروعیت و ابزار بقای قدرت محروم می باشند (Jackson and Roseberg 1984).

در نهایت، رژیمهای نظامی با دیکتاتوری تمامیت خواه نیز از نظر منبع مشروعیت، نحوه دستیابی به قدرت و دامنه نفوذ و کنترل بر جامعه دارای اختلاف اساسی می باشند، رژیمهای توتالیتر از مشروعیت برآمده از ایدئولوژی برخوردارند، با سازماندهی احزاب مسلح به قدرت می رسند، پس از دستیابی به قدرت بر همه نهادها و از جمله نظامیان مسلط می گردند و در نهایت با ایجاد نظامهای تک حزبی و بکارگیری وسیع وحشت و خشونت همه ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه را تحت کنترل خود در می آورند (Linz 1975:264).

پس از مقایسه حکومتهای نظامی با دیگر انواع رژیمهای اقتدارگرا و تمامیت خواه، ضرورت دارد به سنخ شناسی رژیمهای نظامی نیز اشاره نمود تا نقاط تمایز موجود در بین رژیمهای نظامی مشخص تر گردد. دو نوع کلی از حکومتهای نظامی را می توان نام برد: رژیم نظامی شمول گرا^۲ و رژیم نظامی انحصارگرا^۳. در نوع اول، رهبران نظامی پس از دستیابی به قدرت در پی جلب حمایت سیاستمداران و مردم می باشند. سیاستمداران و دیوان سالاران در کابینه تحت رهبری نظامیان در تصمیم گیریهای اساسی نقش رو به تزايد دارند طوری که در نهایت این بوروکراتها هستند که بیشتر بر نظامیان تأثیر می گذارند و نه بالعکس. از نمونه های رژیم نظامی شمول گرا می توان به حکومت جمال عبدالناصر اشاره نمود که پس از دستیابی به قدرت در سال ۱۹۵۲ از طریق کودتا، در سال ۱۹۵۶ رئیس جمهور شد و تا سال مرگش در

۱- *patron-client relationship*، رابطه ای که در آن نخگان سیاسی در یک بده و بستان امتیازات مختلف اقتصادی،

اجتماعی و سیاسی را در مقابل اخذ آرای الراد و گروههای مختلف اجتماعی اعطا می کنند.

۲-Inclusionary military regime

۳-Exclusionary military regime

سال ۱۹۷۰ در این مقام باقی ماند در رژیمهای نظامی انحصارگرا، ژنرالها در پی آن هستند که مشارکت سیاسی شهروندان و نخبگان سیاسی را محدود نمایند و قدرت را همچنان در انحصار بماند نظامی مورد نظر خود قرار دهند. برای مثال، حکومت ژنرال پینوشه در شیلی در سالهای بین ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۹ از این نوع می باشد. او سیاست سرکوب همه نیروهای بالقوه مخالف را در پیش گرفت، و با تبعید و زندانی نمودن هزاران نفر از رهبران اتحادیه کارگری و سیاستمداران جناح چپ، آنها را از صحنه سیاسی کشور حذف نمود. خود پینوشه بعنوان رئیس اجرایی حکومت عمل می کرد و گروه کوچکی از فرماندهان نظامی ارتش، نیروهای هوایی و دریایی و پلیس نیز نقش قانونگذاری را بعهده داشته اند (Hague, Harrop, and Breslin 1998:240).

با توجه به تخصص نظامیان در بکارگیری زور، ویژگیهای سازمانی آنها نظیر نظم و انضباط، سلسله مراتب، ارتباطات و آموزش و همچنین توانایی دستیابی به قدرت از نیرومندترین گروههای ذینفوذ، در مقایسه با دیگر نهادهای رسمی و غیر رسمی خصوصاً در کشورهای جهان سوم، محسوب می گردند و با عنایت به همین ویژگیها می باشد که مداخلات سیاسی نظامیان در این کشورها بیش از کشورهای دیگر است. نگاهی به کودتاهای موفق در ۱۱ کشور خاور میانه نظیر الجزایر، عراق، لیبی و سوریه و ۱۸ کشور آفریقایی، مانند زنیر، توگو، مالی، بنین و نیجریه و ۷ کشور آسیایی، مانند اندونزی و ماداگاسکار و کامبوج و دو کشور پاراگوئه و پاناما در آمریکای لاتین و کودتاهای ناموفق در کشورهای دیگر مؤید این نکته مهم میباشد (Sullivan 1991: 63). نقش آشکار و پنهان نظامیان در سیاستهای داخلی و خارجی بقیه کشورهای جهان نیز غیر قابل انکار می باشد.

۲- چگونه می توان نظامیان را کنترل نمود؟

با توجه به اهمیت نظامیان در کشورهای مختلف این سؤال کلیدی پیش می آید که در دنیای امروز چگونه غیر نظامیان می توانند نظامیان را تحت کنترل خود درآورند. در این خصوص سه مدل عمده قابل ذکر می باشد (Nordlinger 1977). مدل نخست مدل سستی^۱ می باشد که در آن اختلافی بین رهبران سیاسی و نظامی وجود ندارد و در واقع رهبری سیاسی و نظامی در شخص واحدی تجلی پیدا می کند و در باره ارزشهای حاکم بر جامعه اتفاق نظر وجود دارد. در این خصوص می توان به اشراف و بازوهای قرون وسطی اشاره نمود که هم جنگاور بودند و هم رهبری سیاسی توده ها را به عهده داشتند. قابل ذکر است که از اعتبار این مدل با توجه به توسعه مشارکت سیاسی، تنوع و تفکیک ساختارها و تخصصی شدن نقشها کاسته شده است. مدل دوم، مدل لیبرالی^۲ میباشد که در آن نظامیان حق مداخله در امور سیاسی را ندارند و تنها موظف به تأمین نظم درونی و امنیت مرزهای کشور در مقابل تهاجم خارجی می باشند. ضمن احترام به حرفه و تخصص نظامیان و ارج نهادن به استقلال آنها در مسائل نظامی، دارای حداقل نقش در سیاستگزاریها می باشند. با وجود این، نباید از تأثیرگذاری آنها، به عنوان گروه ذینفوذ رسمی قدرتمند، بر تصمیمات سیاستگزاران غفلت نمود.

مدل نفوذی^۳ مدل سوم کنترل نظامیان از سوی غیر نظامیان میباشد که در آن رهبران سیاسی تلاش می نمایند آراء و عقاید خود را در بین نیروهای نظامی گسترش دهند و در واقع نظامیان تحت سلطه حزب حاکم میباشند.^۴ از نظر هانتینگتون، رابطه بین رهبران سیاسی و نظامی در کشورهای کمونیستی به صورتی است که در آن رهبران حزب حاکم تلاش می نمایند با نصب افسران سیاسی و حزبی در همه رده های ارتش نظارت و کنترل خود را بر نیروهای

۱-The traditional model

۲-The liberal model

۳-The penetration model

۴- در این خصوص می توان به کلامی از مانو اشاره نمود که گفته بود «منشأ قدرت سیاسی کلوته تفنگ است، اما رهبران حزبی هستند که بر آن فرمان می رانند».

نظامی اعمال کند. این افسران فقط خود را در مقابل رهبران سیاسی حزبی مسئول می دانند و بر افسران همتای نظامی خود از اولویت و امتیازات ویژه برخوردارند (Huntington 1957). این مدل در سالهای اول شکل گیری اتحاد جماهیر شوروی، با توجه به اعتماد کم رهبران کمونیستی نسبت به نیروهای نظامی رژیم سابق، کاربرد داشته است ولی در سالهای بعد و خصوصاً در دوران خروشچف و گورباچف نقش رهبران حزب حاکم در تصمیم گیریهای نظامی و مسائل مربوط به ساختار و نیروهای ارتش کاهش پیدا کرد و در عوض رهبران نظامی از استقلال قابل ملاحظه ای در این زمینه ها برخوردار شدند. در طول زمان با حرفه ای شدن^۱ مسائل نظامی و هماهنگی بیشتر نظامیان با سیاستمداران از نظر سیاسی و ایدئولوژیکی استقلال آنها بیشتر شده است (Herspring 1999).

در یک ارزیابی نهایی، می توان نظریه مسئولیت پذیری مشترک^۲ (Bland 1999) را پذیرفت که در آن سیاستمداران و نظامیان مکمل همدیگر در تصمیم گیریهای مربوط به دفاع ملی تلقی می گردند، حدود وظایف و مسئولیتهای رهبران نظامی و سیاسی از نظر قانونی مشخص می باشد، نظامیان در تدوین سیاستهای مربوط به دفاع ملی و مسائل حرفه ای و تخصصی مشارکت دارند و در مقابل عملکردهای خود مسئول می باشند، مداخلات سیاسی و دخالتهای غیر قانونی تقلیل می یابد و ضمن جلوگیری از افزایش قدرت سیاسی نظامیان از استفاده ابزاری از آنها در جهت منافع حزبی و قدرت شخصی رهبران سیاسی جلوگیری می شود. خلاصه آنکه با پذیرش نظریه مسئولیت پذیری مشترک هم نظامیان تحت هدایت و نظارت رهبران سیاسی در می آیند و هم سیاستمداران تحت نظارت جامعه قرار می گیرند و بر اساس سازوکارهای قانونی موجود، روابط خود را با رهبران نظامی تنظیم می نمایند.

۱. Professionalism

۲. The theory of shared responsibility

۳- چرا نظامیان در سیاست مداخله می نمایند؟

برداشت های مختلفی در باره علت مداخله نظامیان در سیاست^۱ وجود دارد. در حالیکه پرفسور جنووتز بیشتر تأکید بر عوامل داخلی نظامی مانند توانایی ها انگیزه ها و منافع نظامیان در توضیح مداخله آنها در سیاست دارد (Janowitz 1964)؛ هانتینگتون بر عامل سیاسی بویژه بر ساختار سیاسی و نهادی جامعه توجه می نماید (Huntington 1968). به نظر وی عنصر اصلی در تبیین مداخله نظامیان در سیاست همانا سطح نهادینه سازی فرایند سیاسی^۲ میباشد. در صورت ضعیف شدن نهادسازی در یک نظام سیاسی، گروههای مختلف اجتماعی مانند کارگران و دانشجویان اقدام به فعالیتهای مختلف سیاسی نظیر اعتصاب و تظاهرات می نمایند. نظامیان نیز به عنوان یک گروه اجتماعی برای حفظ و استمرار منافع خود دست به کودتا میزنند.

فاینر دخالت نظامیان در سیاست را با توجه به نوع فرهنگ سیاسی حاکم بر آن جامعه در چهار سطح مورد بررسی قرار می دهد. سطح اول، اعمال نفوذ^۳ بر سیاستگذاران کشور برای تخصیص بودجه نظامی بیشتر و مشارکت در تصمیمات نظامی میباشد که در جوامع واجد فرهنگ سیاسی بالغ نمود پیدا می کند. سطح دوم، تهدید و یا ترساندن^۴ مقامات کشوری به عدم دفاع از آنها در مقابل دشمنان آنها و با اقدام علیه آنها در صورت عدم توجه به درخواستهای آنها میباشد که در جوامع دارای فرهنگ تکامل یافته^۵ شکل می گیرد که دارای افکار عمومی سازمان یافته و مقاوم در مقابل تهدیدات نظامیان میباشد. سطح سوم، برکناری رهبران سیاسی حاکم و جابجایی^۶ آنها با سیاستمدارانی که در جهت منافع نظامیان تلاش می نمایند. این نوع دخالت نیز در جوامع دارای سطح فرهنگ سیاسی پایین^۷ اتفاق

۱- Military intervention in politics

۲- The level of institutionalization of political process

۳- Influence

۴- Mature political culture

۵- Blackmail or threat

۶- Developed political culture

۷- Displacement of another civilian leadership

۸- Low political culture

می افتد که افکار عمومی در مقابله با مداخله نظامیان سازمان نیافته و ضعیف عمل میکند و در نهایت دخالت نظامیان برای تصرف^۱ مناصب حکومتی میباشد که در آن رهبران نظامی جایگزین سیاستمداران می گردند. این سطح از دخالت در جوامع دارای فرهنگ سیاسی حداقل^۲ بروز می کند که در آن نهادهای جامعه مدنی سازمان نیافته اند و نظامیان تنها نیروی مؤثر و فعال می باشند (Finer 1962: 86-7).

فایزر دو شرط انگیزه ها^۳ و فرصت^۴ را در تبیین کودتاهای نظامی دخیل می داند که هر کدام به اختصار توضیح داده می شود. از نظر وی پنج انگیزه در اقدام نظامیان به کودتا واجد اهمیت است. نخست، انگیزه های ملی^۵، که در آن نظامیان با تلقی خود به عنوان ناجی ملت، حکم و داور در سیاست دخالت می نمایند تا بتوانند مصالح ملت را تضمین نمایند. دوم، انگیزه های طبقاتی^۶، که در آن نظامیان برای حمایت از منافع طبقه پایین و متوسط فقیر که مورد بی لطفی طبقات اجتماعی بالاتر قرار گرفته اند دست به کودتا می زنند. سوم، وابستگی های قومی^۷، که در آن کودتای نظامیان در واقع بازتابی از تنشهای قومی، منطقه ای و مذهبی پس از استقلال در کشورهای آفریقایی بوده است. در این خصوص نظامیان در حمایت از اکثریت بر علیه اقلیت قومی و یا بالعکس اقدام به دخالت می نمایند. چهارم، منافع نهادی و سازمانی^۸، که در آن نظامیان برای حفظ استقلال حرفه ای و تخصصی خود، جلوگیری از کاهش استاندارد زندگی است.

نکته دیگری که باید مورد توجه قرارگیرد نقش برجسته ارتشها در مبارزات ضد استعماری و نحوه نظامیان و کاهش بودجه نظامیان و کم توجهی به آنها از نظر حقوق، مزایا، تسهیلات،

^۱Supplantment

^۲Minimal political culture

^۳Motives and dispositions

^۴Opportunity

^۵National motives

^۶Class motives

^۷Ethnic affiliations

^۸Institutional interests

ارتقاء و ترفیع اقدام به دخالت می نمایند. و در نهایت، جاه طلبی های شخصی^۱، می تواند انگیزه مهمی برای مداخله نظامیان در امر سیاست تلقی گردد که کودتای نظامی در واقع ابزاری برای رسیدن به اهداف فردی نظامیان جاه طلب می باشد.

وجود انگیزه ها شرط لازم برای موفقیت مداخله نظامیان میباشد. علاوه برآن، فرصت مناسب مانند فقدان مشروعیت حکومت غیر نظامی، به دلایلی چون سوء مدیریت، فساد و ارتشاء و ناتوانی آنها در حل معضلات کشور، شرط کافی برای موفقیت یک کودتای نظامی محسوب می گردد. با توجه به این دو شرط است که فاینبره گونه شناسی کشورها از نظر مداخلات نظامی می پردازد. کشورهای فاقد این دو شرط (انگیزه ها و فرصتها)، مانند اکثر کشورهای لیبرال دموکراسی، در مقابل کودتاهای نظامی مصونیت دارند. در کشورهایی که انگیزه ها موجود ولی فرمانروایان از مشروعیت برخوردارند مداخله نظامی عقیم^۲ خواهد ماند. و در صورتی که رژیم حاکم از مقبولیت عامه بر خوردار نباشد و به عبارت دیگر فرصت مناسب برای مداخله نظامیان وجود داشته باشد ولی آنها واجد انگیزه های لازم برای مداخله نباشند حکومت نظامی انتلافی تحت رهبری سیاستمداران بوجود می آید (Finer 1962).

در ارزیابی نظرات فاینر، نباید از تأثیر نیروهای اجتماعی خارج از ساختار نظامیان غفلت نمود که در آن نیروهای اجتماعی غیر نظامی موجود در جامعه از سطح پایین فرهنگ سیاسی نظامیان استفاده می نمایند و اهداف خود را در چارچوب یک سیاست نظامی طراحی می کنند و با استفاده ابزاری از نظامیان به اهداف خود می رسند (Luckham 1971). در تنشهای اجتماعی موجود در یک جامعه در صورتی که ارزشها و منافع مادی یک گروه مورد تهدید قرار گیرد موجب عکس العمل حاد آنها می گردد که یکی از نمودهای بارز آن می تواند مداخله نظامی باشد. در این خصوص می توان به تهدید منافع شرکتهای چند ملیتی و سرمایه داران وابسته داخلی پس از روی کار آمدن سانودور آئنده در شبلی اشاره نمود که با حمایت کشورهای

۱-Personal ambitions

۲-Abortive coup

امپریالیستی و استفادهٔ ابزاری از نظامیان به رهبری ژنرال پینوشه موجب سرنگونی حکومت قانونی آئند، گردید (Sederberg 1979). حمایت‌های خارجی از نظامیان می‌تواند موجب تحریک نظامیان برای مداخله در سیاست در سطح بالا گردد. سیاستمدارانی که بر خلاف منافع دولتهای قدرتمند خارجی عمل می‌نمایند، در صورت آماده بودن شرایط داخلی، با حمایت نظامیان از صحنهٔ سیاست کشور حذف می‌گردند که نمونهٔ بارز آن را می‌توان در کودتای نظامی سپهبد زاهدی در سال ۱۳۳۲ بر علیه حکومت ملی دکتر مصدق در ایران با حمایت آمریکا و انگلیس مشاهده نمود. دستیابی کشورها به استقلال می‌باشد. امکان مداخلهٔ نظامی در کشورهایی که استقلال خود را طی مبارزات مسلحانه بر علیه استعمار بدست آورده‌اند بیشتر از کشورهایی هست که استقلال خود را از طریق مسالمت آمیز بدست آورده‌اند (Cammack, Pool and Tordoff 1993). در این خصوص می‌توان به نقش نظامیان در دو کشور الجزایر و هندوستان اشاره نمود با توجه به سیاست‌های اقتدارگرایانه و خشونت آمیز استعمار فرانسه، انقلاب ضد استعماری در الجزایر از طریق مسالمت آمیز پیروز نگردید و به همین دلیل نظامیان الجزایر نقش بنیادین را در تصمیم‌گیری‌های اساسی تا به امروز دارند. در حالی که استقلال کشور هندوستان از استعمار انگلیس از طریق مسالمت آمیز به دست آمد و هم‌اینک نهادهای جامعهٔ مدنی، و از جمله احزاب سیاسی، نقش اصلی را در سیاست‌گذاریها ایفا می‌کنند و نه نظامیان.

۴- چه نقشهایی را نظامیان پس از مداخله ایفا می‌کنند؟

سؤال دیگری که در اینجا پیش می‌آید این است که نظامیان پس از مداخلهٔ نظامی تا چه حدی در حل مضامات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و امنیتی موفق بوده‌اند و در صورت عدم توفیق چه مشکلاتی داشته‌اند؟

بعضی از مفکرین سیاسی نقش مثبتی را برای نظامیان در کشورهای جهان سوم قائل می‌باشند. از نظر آنها همان نقشی را که نهاد انتخابات در گردش نخبگان و مقامات در کشورهای دمکراتیک بازی می‌کند کودتاها در کشورهای غیر دمکراتیک ایفا می‌نماید و موجب تغییر

حکومت فرمانروایان مستبد می گردد (Hague, Harrop and Breslin 1998:274). نظامیان در مرحله اول می توانند نقش پیشرو در جهت افزایش مشارکت سیاسی و رهایی شهروندان از سیطره استبداد رژیمهای سابق و یا استعمار داشته باشند. آنها به دلیل ویژگیهای مخصوص خود بهتر از گروهها و نهادهای دیگر می توانند این نقش را ایفا کنند. اما در صورتی که نظامیان قدرت را به سیاستمداران منتخب مردم واگذار نمایند و خود به مستبدینی جدید مبدل گردند بدیهی است که نمیتوانند نقش مثبتی را در توسعه سیاسی آن کشور ایفا نمایند. بسیاری از اندیشمندان سیاسی معتقدند که نظامیان به عنوان یک نیروی متجدد و نوگرا و ویژگیهای سازمانی نظیر نظم، ارتباطات و سلسله مراتب، توانایی آن را دارند که مهارتهای سازمانی و فنی خود را به حوزه های حکومتی و اجرایی انتقال دهند (Pye 1962: 69-89; Halpem 1962:227-313). در حالی که کسانی دیگر هیچگونه رابطه ای بین تخصصهای نظامیان و نوسازی اقتصادی و اجتماعی قائل نمی باشند (Jackman Nordlinger 1970: 1131-48; 1976:1096).

بعضی دیگر اعتقاد دارند که نظامیان با ایجاد یکپارچگی ملی موجب حل تنشهای قومی، منطقه ای، مذهبی و فرهنگی موجود در این جوامع می گردند و زمینه را برای توسعه در ابعاد مختلف بوجود می آورند. عملکردهای نظامیان در کشورهایی چون پاکستان، نیجریه و سودان خلاف این مدعا را ثابت می کند زیرا همانگونه که هانتینگتون می گوید کلید اصلی توسعه سیاسی رشد نهادهای سیاسی پایدار می باشد که با مهارتهای سیاسی سیاستمداران کشور و حل مسالمت آمیز اختلافات از طریق مذاکره مقدور می باشد و نه با به کارگیری زور (Huntington 1965:421-7).

نظامیان از نظر دفاعی و امنیتی نیز از عملکرد مطلوبی برخوردار نبوده اند. زمانی که افسران حاکم نماینده حفظ منافع همه نظامیان نباشند و یا در بین خود آنها اختلاف بر سر نحوه توزیع قدرت باشد کشور با کودتاها و ضدکودتاها مستمر مواجه می شود که این خود موجب افزایش ناامنی گردد. بعلاوه، ناتوانی نظامیان از نظر امنیتی می تواند معلول گسترش نقش آنها

در مسائل غیر نظامی باشد. درگیری در مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی باعث می شود که آنها از نقش اصلی خود در تأمین امنیت مرزهای خود در مقابل تهاجم خارجی از توان کافی برخوردار نباشند. شکست نظامیان سوری و مصری در جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل مؤید این نکته می باشد (Brown 1967:269-71). مداخله نظامیان پاکستان در مسائل سیاسی آن کشور می تواند از جمله دلایل ضعف آنها در مقابل نیروهای نظامی هند در جنگ ۱۹۷۱ محسوب گردد (Morris-Jones 1972:188-9).

۵- چرا نظامیان از سیاست کناره گیری می کنند؟

عقب نشینی نظامیان از سیاست بستگی به انگیزه ها و اهدافی دارد که آنها برای مداخله خود اعلام نموده اند در صورتیکه غرض کودتاگران حل برخی مشکلات نظیر تورم، بیکاری، ارتشاء و مدیریت نالایق اقتصادی باشد پس از انجام اصلاحات و حل معضلات ظاهراً باید قدرت را به سیاستمداران واگذار نمایند هرچند همانگونه که سالوادور آلنده، هفته ها قبل از کودتای ژنرال پینوشه در سال ۱۹۷۳، اظهار نمود ورود نظامیان در مسائل سیاسی هزینه کمی دارد ولی کنار گذاشتن آنها از سیاست مخارج هنگفتی را در برخواهد داشت.^۲ اگر چنانچه نظامیان خواستار اصلاحات عمیق و بنیادین در ساختار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی موجود باشند تلاش می کنند همچنان بر اریکه قدرت باقی بمانند.

بحران مشروعیت^۳، عدم تخصص در حل معضلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و فشارهای خارجی از عوامل اصلی تهدید کننده استمرار حکومت نظامیان می باشد. فقدان مشروعیت از مشکلات ذاتی رهبران نظامی می باشد زیرا آنها قدرت را از طریق غیر مسالمت آمیز بدست آورده اند و شهروندان کمترین نقش را در دستیابی آنها به قدرت داشته اند و بنابراین در

^۱-Military withdrawal

^۲-It won't cost much to get a military man in. But by heaven, it will cost you something to get him out.

^۳-Legitimacy crisis

مشروعیت بخشیدن به قدرت خود با مشکل مواجه خواهند بود. حتی اگر چنانچه حاکمان نظامی بواسطه ساقط نمودن حاکمیت یک دیکتاتور و یا با نشان دادن کارآمدی در حل بعضی از مشکلات مقبولیتی را کسب نمایند می توان گفت که این مشروعیت مصنوعی خواهد بود و به محض بوجود آمدن معضلی در سطح داخلی و یا بین المللی و آشکار شدن ناتوانی آنها، آن مشروعیت مصنوعی نیز از بین می رود.

بعلاوه، تخصص آنها در بکارگیری زور و خشونت و عدم تخصص آنها در حل مسالمت آمیز اختلافات^۱، که در واقع یکی از تعاریف سیاست میباشد، موجب آن می گردد که آنها در حل مسائل سیاسی ناتوان باشند. نظامیان در حوزه تدوین و اجرای سیاستهای کشور در ابعاد مختلف، که در حوزه تخصصی احزاب سیاسی می باشد، فاقد برنامه هستند. عدم تخصص نظامیان در کارهای اجرایی و اداری نیز موجب وابستگی بیش از پیش آنها به فن سالاران و کارگزاران برای حل مشکلات اداری و اقتصادی می گردد.

حمایت های خارجی از سیاستمداران از سوی کشورها و سازمانهای بین المللی نیز می تواند موجب آن گردد که نظامیان برای حل معضلات موجود و کاهش نارضایتی های عمومی قدرت را به غیر نظامیان واگذار نمایند. در این خصوص می توان به یکی از شرطهای کشورهای غربی، صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، خصوصاً پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، اشاره نمود که ارائه کمکها، اعتبارات و وامهای بین المللی را مشروط به برخی تغییرات سیاسی از جمله برقراری سیستم چند حزبی کرده اند که لازمه آن داشتن حکومت مدنی و پرهیز نظامیان از مداخله مستقیم در سطوح بالای تصمیم گیری می باشد.

با توجه به مشکلات مذکور، عملکرد ضعیف و نامطلوب نظامیان در عرصه های مختلف سیاسی، امنیتی، اقتصادی و اجتماعی و همچنین فشارهای بین المللی آنها یا خود مترصد آن هستند که با حفظ عزت و منافع خود از قدرت کناره بگیرند و آن را به غیر نظامیان واگذار

نمایند و یا به وسیله گروهی دیگر از نظامیان و مخالفین وضع موجود مجبور به کناره گیری گردند.

نتیجه

حکومت نظامی نوعی نظام سیاسی اقتدارگرا هست که در مقایسه با دیگر انواع نظامهای سیاسی، نظامیان نقش محوری را در تدوین و اجرای سیاستهای مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دارا می باشند. نظامیان با عنایت به ویژگیهای تخصصی و سازمانی از متنفذترین و پر قدرت ترین نهادهای موجود در جوامع مختلف و خصوصاً کشورهای جهان سوم محسوب می گردند و با توجه به توانایی بالقوه آنها در دستیابی به قدرت، راه های کنترل آنها از سوی غیر نظامیان با توجه به مدل‌های سستی، لیبرالی و نفوذی و نظریه مسئولیت پذیری مشترک بررسی شد. در باره علت مداخله نظامیان در سیاست، نظرات جنوویتز در خصوص تأکید بر عوامل داخلی درون سازمانی، نظیر تواناییها، انگیزه ها و منافع نظامیان و نظریه هانتینگتون مبنی بر تضعیف سطح نهادینه سازی فرایند سیاسی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت و سپس به نظریات فاینر، که در واقع ترکیبی از نظرات قبلی می باشد، اشاره شد که علاوه بر انگیزه های ملی، طبقاتی، قومی، نهادی و جاه طلبیهای شخصی بر کاهش مشروعیت رهبران غیر نظامی در تبیین مداخله نظامیان تأکید دارد. نظامیان پس از مداخله نقشهای مختلفی، چون انجام اصلاحات کوتاه مدت و یا تغییرات بنیادین را ایفا می کنند. در نهایت به مشکلات اساسی نظامیان پس از مداخله، مانند بحران مشروعیت، ناتوانی آنها در حل مشکلات امنیتی و دفاعی، عدم تخصص در مسائل پیچیده سیاسی، وابستگی آنها به فن سالاران و کارگزاران و فشارهای بین المللی اشاره گردید که در نهایت موجب آن می شود که یا نظامیان کاملاً از صحنه سیاست کنار بکشند و یا با ائتلاف با سیاستمداران کشور را اداره نمایند. نتیجه آنکه، مداخله نظامیان در سطوح پایین سیاست، به عنوان یک نهاد تأثیرگذار بر سیاستمداران در جهت حفظ

منافع سازمانی خود، پدیده ای طبیعی و جهانی می باشد ولی دخالت آنها در سطح بالای سیاست، کودتای نظامی، علامت مریضی یک نظام سیاسی محسوب می گردد و راه‌حلهای سطحی و مقطعی ارائه شده از سوی رژیمهای نظامی تنها می تواند بعنوان مسکن برای حل مشکلات این جوامع تلقی گردد و نه درمان واقعی و نهایی آنها.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

Armed Forces and Society. 26(1): 7-25

World Today. 23:269-71

Cammack Paul, David Pool and William Tordoff. 1993.

Third World Politics: A Comparative Introduction. 2nd ed. London: Macmillan Press Ltd. Finer, S. E. 1962.

The Man on Horseback: The Role of the Military in Politics. Hamondsworth: Penguin Hague Rod, Martin Harrop and Shaun Breslin. 1998.

Comparative Government and Politics: An Introduction. 4th ed. London: Macmillan Press Ltd.

J. J. Johnson ed.

The Role of Military in Underdeveloped Countries. Princeton: Princeton University Press.

Military

Armed Forces and Society. 25(4): 557-77.

Huntington, Samuel P. 1957.

The Soldiers and the State: The Theory and Political of Civil- Military Relations. Cambridge: The Belknap Press of Harvard University.

World

Politics. 7(3): 386-430.

Huntington, S. P. 1968. **Political Order in Changing Societies.** New Haven and London: Yale University Press.

American Political Science Review.

70(4): 1087-97.

Practice in **Comparative Politics** 16 (4): 421-42.

Janowitz, M. 1964. **The Military in the Development of New Nations.** Chicago: University of Chicago Press.

Janowitz, M. 1977. **Military Institutions and Coercion in the Developing Nations**. University of Chicago Press.

Handbook of Political Science. Vol. 3. London: Addison-Wesley.

Government and Opposition. 6(1).

Mary and Maurice Kogan. ed. **Encyclopedia of Government and Politics**. Routledge.

McLean, Iain, ed. 1996. **The Concise Oxford Dictionary of Politics**. Oxford University Press.

Morris-Jones -Mortem and Roots of

Political Quarterly. 43: 187-200.

Economic and Social Change in Non- **American Political Science Review**. 64 (4): 1131-48.

Nordlinger, E. 1976. **Soldiers in Politics: Military Coups and Government**. Englewood Cliffs, N. J.: Prentice Hall.

Johnson ed. **The Role of Military in Underdeveloped Countries**. Princeton: Princeton University Press.

Roberston, David. 1993. **A Dictionary of Modern Politics**. 2nd. Ed. London: European Publications Limited.

Sederberg Peter C. 1979. **Interpreting Politics: An Introduction to Political**

Science. Chandler & Sharp Publishers, Inc.

Sullivan, M. J. 1991. **Measuring Global Values: The Ranking of 162 Countries**. New York: Greenwood Press.